

بررسی تأثیر بلاغت بر انتقال پیام در داستان بنی اسرائیل در قرآن*

- علی‌رضا شمالی^۱
- سیدعلی‌اکبر ربیع نتاج^۲
- محسن نورائی^۳

چکیده

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن، جنبه فصاحت و بلاغت آن است. در همین حال داستان بنی اسرائیل یکی از داستان‌های مهم قرآنی و سرشار از نکات اخلاقی و تربیتی است که در بسیاری از سوره‌های قرآن مطرح شده است. سؤال این است که استفاده از فنون و صنایع بلاغی و به طور خاص در داستان بنی اسرائیل در قرآن، چه تأثیری بر انتقال پیام یا محتوا دارد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، تأثیر این فنون و صنایع را در برخی آیات مرتبط با داستان بنی اسرائیل در قرآن بررسی کرده است. با بررسی این آیات مشخص می‌شود که قرآن فنون و صنایع

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۱۰.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)
(alishomaly1346@yahoo.com).

۲. دانشیار دانشگاه مازندران (sm.rabinataj@gmail.com).

۳. استادیار دانشگاه مازندران (m.nouraei@umz.ac.ir).

بلاغی را به صورتی اعجاز‌آمیز به خدمت گرفته است تا پیام و محتوا را به مؤثرترین شکل ممکن به مخاطبان منتقل کند. استفاده از این فنون، زیبایی، لطافت و تأثیر پیام‌های قرآنی را چند برابر کرده است. از اسلوب به کاررفته در قرآن می‌توان دریافت که استفاده از فنون و صنایع ادبی به ویژه برای بیان امور اخلاقی، تأثیر سخن را بر مخاطبان بسیار افزایش می‌دهد و پذیرش پیام آن را برای آنان آسان می‌کند.

واژگان کلیدی: بلاغت قرآن، داستان بنی اسرائیل، تشبیه، استعاره، کنایه.

۱. مقدمه

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن بنا بر قول اکثر دانشمندان مسلمان و اذعان بسیاری از دانشمندان غیر مسلمان، جنبه بلاغی و در اصطلاح، فصاحت و بلاغت آن است. خداوند بارها کسانی را که می‌گفتند آیات قرآنی سخنانی عادی و معمولی است به مبارزه دعوت کرد که اگر می‌توانند کتابی همانند آن (اسراء/ ۸۸)، یا ده سوره (هود/ ۱۳) و یا حتی یک سوره مانند آن (بقره/ ۲۳) بیاورند در حالی که نتوانستند. البته فصاحت و بلاغت در قرآن علت غایی نیست، بلکه در خدمت محتوا و پیام است؛ امتیازی که قرآن را از بسیاری از کتاب‌های ادبی دیگر متمایز ساخته است. به عبارت دیگر، قرآن در خدمت بلاغت نیست، بلکه این بلاغت است که به خدمت قرآن درآمده است تا پیام خداوند به بهترین و مؤثرترین شکل ممکن به مخاطبان منتقل شود. قرآن حتی برخی از فنون و صنایع ادبی را نخستین بار میان عرب‌زبانان ابداع کرد؛ یعنی زیبایی‌هایی که پیش از آن میان آنان سابقه نداشت و سخنوران عرب از هم‌اوردی با آن ناتوان بودند (هاشمی، ۱۹۹۹: ۵) و همین ابداعات ادبی از نشانه‌های آشکار اعجاز بلاغی قرآن است. قرآن در همین حال از داستان نیز برای انتقال پیام خود بهره برده است؛ به ویژه پیام‌های اخلاقی و تربیتی. در قرآن کریم، داستان‌های عبرت‌آموز و جذاب و در عین حال واقعی فراوانی وجود دارد و نام بسیاری از سوره‌های قرآن از همین داستان‌ها گرفته شده است. خداوند بسیاری از آموزه‌ها و عبرت‌های اخلاقی را در قالب داستان برای مردم بیان کرده است؛ آن گونه که در خود قرآن آمده است، هدف خداوند از نقل داستان گذشتگان، پند و اندرز دادن به دیگران است: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ...﴾ (یوسف/ ۱۲): به راستی

در سرگذشت آنان برای خردمندان، عبرتی است.

بلندترین داستان قرآن، داستان بنی اسرائیل است. خداوند حوادث و اتفاقات زندگی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و قوم بنی اسرائیل را در سوره‌های مختلف قرآن مطرح کرده است؛ از پیش از تولد حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام تا پس از آن از جمله برخورد قوم بنی اسرائیل با پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان. با توجه به معیار قرآن در نقل سرگذشت پیشینیان یعنی عبرت‌آموزی، سرگذشت بنی اسرائیل به این علت بارها در قرآن مطرح شده است که نکات اخلاقی و تربیتی بسیار دارد. کلمه «بنی اسرائیل»، ۴۱ بار در قرآن آمده است، بیش از دیگر اقوام، و کلمه «موسی»، ۱۳۶ بار، بیش از دیگر پیامبران. این در حالی است که در داستان بنی اسرائیل در قرآن نیز همانند دیگر داستان‌ها، صنایع و آرایه‌های ادبی فراوان به کار گرفته شده است تا پیام خداوند هر چه رساتر و مؤثرتر به مخاطبان منتقل شود. این مقاله برخی از این صنایع و آرایه‌های ادبی را در مواجهه خداوند با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و قوم بنی اسرائیل و تأثیر آن بر انتقال پیام به آنان بررسی کرده است.

۲. پیشینه تحقیق

اندیشمندان اسلامی آثاری ارزشمند و گران‌بها درباره جنبه بلاغی و ادبی قرآن آفریده‌اند. برخی از این آثار به طور اختصاصی درباره فصاحت و بلاغت قرآن است؛ مانند: *دلائل الاعجاز* از عبدالقاهر جرجانی، *بدیع القرآن* از ابن ابی‌الاصبع المصری، *اعجاز القرآن* از ابوبکر باقلانی، *الاعجاز البیانی للقرآن* از عائشة عبدالرحمن بنت الشاطی، *اسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة* از حسن طبل و... برخی دیگر از این آثار، کتاب‌های مربوط به علوم قرآنی است که یکی از مباحث مهم آن‌ها اعجاز ادبی قرآن و بیان نمونه‌های آن است؛ مانند *البرهان فی علوم القرآن* بدرالدین زرکشی و *الاتقان فی علوم القرآن* جلال‌الدین سیوطی.

البته برخی از تفاسیر قرآنی هم از آغاز تا کنون، کم یا زیاد به بیان نکات بلاغی قرآن پرداخته‌اند؛ زیرا تفسیر و توضیح بسیاری از آیات قرآن و بیان مقصود آن‌ها مستلزم اشاره به این نکات و شرح آن‌هاست. با این حال، نکته مهمی که در بسیاری از این آثار کمتر

به آن پرداخته شده، علت غایی و به عبارت ساده‌تر چرایی کاربرد علوم بلاغی در آیات قرآن است. به دیگر سخن، زیبایی‌های ادبی به کاررفته در قرآن چه تأثیری بر انتقال پیام و معنا به مخاطبان دارد؟ هدفی که این مقاله به صورت گزینشی در داستان بنی‌اسرائیل در قرآن در پی آن است. برای مثال خداوند برای نشان دادن شدت لجاجت و سرسختی قوم یهود، دل آنان را به سنگ تشبیه کرده است: ﴿مَّمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً...﴾ (بقره/۷۴)؛ سپس پس از آن دل‌های شما سخت شد، دل‌هایی که همانند سنگ است یا سخت‌تر از سنگ.

همه کتاب‌های بلاغی قرآنی و بسیاری از کتاب‌های تفسیری به این تشبیه اشاره کرده و کم یا زیاد آن را توضیح داده‌اند. اما به این نکته کمتر پرداخته‌اند که چرا چنین تشبیهی به کار رفته است و تأثیر آن بر انتقال پیام به مخاطبان چیست. این مقاله تلاش می‌کند پس از ذکر هر نمونه بلاغی در آیات مربوط به داستان بنی‌اسرائیل در قرآن، چرایی کاربرد آن را بررسی کند. البته نکات بلاغی در آیات مربوط به بنی‌اسرائیل در کتاب‌های مختلف بلاغی و تفسیری، در ضمن دیگر آیات مطرح شده و اثر خاصی به طور مستقل به آن پرداخته است.

۳. بلاغت

بلاغت عنوانی است که از باب اطلاق «جزء بر کل» بر همه انواع آن یعنی معانی، بیان و بدیع اطلاق می‌شود (تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۳). بر همین اساس در کتاب‌های مختلف بلاغی، هم اصطلاح «علم بلاغت» با توجه به مفهوم کلی آن و هم اصطلاح «علوم بلاغی» با توجه به انواع آن یعنی معانی، بیان و بدیع، به کار رفته است. بلاغت در لغت از ریشه «بلغ» به معنای «رسیدن» است (ابن منظور، ۲۰۰۳: ذیل ماده «بلغ»). بلاغت را خطیب قزوینی این گونه تعریف کرده است:

«بلاغت در کلام، مطابقت داشتن با مقتضای حال همراه با فصاحت آن است» (۱۴۱۳: ۲۰).

البته برخی از ادیبان معاصر عرب موضوع التفات را که از قدیم مورد توجه علوم ادبی و تفسیری قرار داشته و ضمن یکی از علوم معانی، بیان و بدیع مطرح می‌شده

است، به طور مستقل و در زمره علم اسلوب مطرح کرده‌اند (طبل، ۱۴۱۸: ۳۳). اسلوب در فارسی به معنای روش یا سبک بیان است (دهخدا، ۱۳۷۰: ذیل واژه «اسلوب»). اما علم اسلوب تعاریف بسیار زیاد دارد که یکی از بهترین آن‌ها چنین است: علم اسلوب علمی است که به بررسی شیوه بیان اندیشه از طریق زبان می‌پردازد (فضل، ۱۴۱۹: ۱۳۴). علم معانی هم علمی است که درباره جمله سخن می‌گوید؛ از این نظر که برای بیان معنای مورد نظر به کار می‌رود (خطیب قزوینی، ۱۴۱۳: ۴). علم بیان نیز به معنای بیان یک معنا به شیوه‌های مختلف است (تفتازانی، ۱۳۸۳: ۲۸۱). علم بدیع هم علمی است که درباره راه‌های زیباسازی سخن و آراستن الفاظ و معانی با آرایه‌های لفظی و معنوی سخن می‌گوید (خطیب قزوینی، ۱۴۱۳: ۵). در این مقاله نمونه‌هایی از صنایع و آرایه‌های ادبی در آیات مربوط به مواجهه خداوند با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و قوم بنی‌اسرائیل مطرح و تأثیر آن‌ها بر انتقال پیام و محتوا بررسی شده است.

۱-۳. نمونه‌هایی از علم معانی

۱-۱-۳. لازمه فایده خیر

جمله خبری دو هدف اصلی دارد: نخست آگاه کردن مخاطب از خبری که از آن بی‌اطلاع است که فایده خبر نامیده می‌شود. دوم آگاه کردن مخاطب که متکلم نیز از خبری که او می‌داند، آگاه است که لازمه فایده خبر نامیده می‌شود (هاشمی، ۱۹۹۹: ۵۶). البته انگیزه متکلم از کاربرد چنین خبری متعدد است؛ از جمله ترساندن، اطمینان دادن، منت گذاشتن و... یک نمونه از این نوع خبر در قرآن در نخستین مواجهه خداوند با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است. «آن حضرت پیش از نبوت هنگامی که در مصر به سر می‌برد، از راهی عبور می‌کرد. دو نفر را دید که با هم نزاع می‌کنند؛ یکی از قوم سبطی که قوم خود او بود و دیگری از قوم قبطی که بر سبطیان سلطه داشتند. فردی که از قوم سبطی بود از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام کمک خواست. آن حضرت به کمکش رفت؛ کمکی که به مرگ مرد قبطی انجامید. مأموران پس از آگاهی از این واقعه به تعقیب حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام رفتند و او به توصیه برخی از دوستان به مدین

گریخت و بنابر تقدیر الهی کنار حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام محیطی امن یافت» (ر.ک: قصص/ ۱۵-۲۲). خداوند هنگامی که اراده کرد حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را به پیامبری برگزیند و او را به سوی فرعون بفرستد، برخی از الطاف خود را از آغاز تولد برای او برشمرد تا با اعتماد و اطمینان به پیروزی، این مأموریت را بپذیرد؛ زیرا نگران اتفاقات گذشته از جمله کشتن مرد قبطی بود؛ «البته نگران از اینکه نتواند مأموریت الهی را به سرانجام برساند» (رازی، ۱۴۲۰: ۴۹۴/۲۴). خداوند برای آنکه ترس حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را برطرف کند و اطمینان دهد که او را یاری و از او محافظت می‌کند، از الطاف خود به آن حضرت از آغاز تولد سخن گفت: «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ تَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَرَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَرَجَّيْنَاكَ مِنْ أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ» (طه/ ۴۰)؛ به یاد آور آنگاه که خواهرت [پس از آنکه مادرت تو را برای دور کردن از خطر مرگ در سبیدی گذاشت و به نیل انداخت]، به دنبال تو به راه افتاد و [به اطرافیان همسر فرعون که نمی‌توانستند گرسنگی و بی‌تابی تو را برطرف کنند] گفت: آیا می‌خواهید کسی را به شما نشان دهم که مراقبت از او را بر عهده گیرد و [به این طریق] تو را به مادرت بازگردانیم تا دلش شاد شود و اندوهگین نباشد. و به یاد آور که یکی را کشتی، پس تو را از اندوه نجات دادیم و تو را بارها آزمودیم. پس از آن، سال‌ها میان مردم مدین به سر بردی. اکنون ای موسی بنا بر تقدیر اینجا آمده‌ای.

جمله «قَتَلْتَ نَفْسًا فَرَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ» (یکی را کشتی، پس تو را از اندوه نجات دادیم) جمله خبری است؛ یعنی خداوند به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام خبر داد که پیشتر یکی را کشته است. این خبر با هدف آگاه کردن حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نبود؛ زیرا او خود این کار را کرده بود. مقصود از این خبر، در واقع لازمه فایده آن بود یعنی خداوند برای یادآوری لطف و عنایت خود به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و آماده کردن او برای پذیرش امر خطیر پیامبری و اطمینان دادن به پیروزی، در این آیه بر او منت می‌گذارد و به او می‌گوید: «ای موسی می‌دانم که در گذشته یکی را کشتی، اما این ما بودیم که تو را نجات دادیم» تا در نتیجه با اطمینان کامل به موفقیت، به سوی فرعون برود (سید بن قطب، ۱۴۱۲: ۲۳۳۶/۴).

۳-۱-۲. استفهام

معنای اصلی جمله استفهامی، درخواست برای آگاهی از چیزی است که پیش از استفهام از آن آگاه نیستیم (هاشمی، ۱۹۹۹: ۷۸). با این حال استفهام در مواردی بسیار از جمله در آیات قرآن، از معنای اصلی خود خارج می‌شود و به معنای دیگری به کار می‌رود.

۳-۱-۳. استفهام استیناس

کلمه «استیناس» از ریشه «انس» به معنای نزدیکی است. استفهام استیناس به این معناست که متکلم قصد دارد مخاطب را از طریق سؤال به خود مأنوس و نزدیک کند. یکی از موارد استیناس در قرآن در مواجهه خداوند با حضرت موسی علیه السلام آمده است. هنگامی که مدت قرارداد آن حضرت با حضرت شعیب علیه السلام در مدین پایان یافت، همسر و فرزندان و همچنین گوسفندان خود را برداشت و به سوی مصر رهسپار شد. «او در شبی سرد و تاریک راه را گم کرد و گوسفندان او در بیابان پراکنده شدند. حضرت موسی علیه السلام خواست آتشی برافروزد تا خود و فرزندانش گرم شوند، اما نتوانست. در این هنگام همسرش که باردار بود، درد حمل گرفت و عرصه بر آن حضرت تنگ شد» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹/۷). او از دور آتشی دید، «هرچند آتش نبود، بلکه نور الهی بود و حضرت موسی علیه السلام آن را آتش می‌پنداشت» (بغدادی، ۱۴۱۵: ۲۰۱/۳). آن حضرت که با دیدن آتش مسرور شده بود، به سوی آن حرکت کرد، اما هنگامی که به آن نزدیک شد، مورد خطاب خداوند قرار گرفت: «ای موسی من پروردگار تو هستم. کفش‌هایت را درآور که تو در سرزمین مقدس طوی هستی. من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه به تو وحی می‌شود با دقت گوش کن. این من "الله" هستم که معبودی جز من نیست، پس از من پیروی کن و نماز را برای آنکه به یاد من باشی برپا دار» (طه/۱۱-۱۳). این نخستین وحی الهی به حضرت موسی علیه السلام بود و البته باعث شگفتی همراه با دلهره و هراس او شد؛ زیرا نخستین تجربه ارتباط آن حضرت با عالم غیب بود. «خداوند برای آنکه حضرت موسی علیه السلام به او انس گیرد و آرام شود» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۳/۱۳۷) از او پرسید: «وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايُ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَأَهْتَشُّ بِهَا عَلَى

غَنِمِي وَلِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى ﴿طه/۱۷-۱۸﴾؛ ای موسی در دست تو چیست؟ پاسخ داد: آن عصای من است که به آن تکیه می‌زنم و گوسفندانم را با آن می‌رانم و نیازهای دیگری را با آن برطرف می‌کنم.

کاملاً واضح است که سؤال خداوند در این آیات برای کسب آگاهی نبود؛ موضوعی که همه مفسران بر آن اتفاق نظر دارند؛ زیرا خداوند از همه چیز آگاه است. البته درباره مقصود واقعی خداوند از این سؤال، دیدگاه‌های متعددی مطرح شده است. بسیاری این سؤال را به معنای استیناس می‌دانند؛ یعنی خداوند برای ریختن هراس حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مانوس ساختن او به خود، این سؤال را از او پرسید؛ زیرا نخستین مواجهه با خداوند برای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بسیار دهشتناک و دلهره‌آور بود؛ هرچند با پاسخ دادن به سؤالی که پاسخ آن آسان بود، آرام گرفت و به خدا احساس نزدیکی کرد و آماده دریافت وحی و پیامبری شد (هاشمی، ۱۹۹۹: ۸۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۴/۲۲؛ سیوطی، ۱۴۱۵: ۱۷۰۸). برخی هم معتقدند که سؤال خداوند مفهوم اقرار داشت تا حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اقرار کند که آنچه در دست اوست، عصایی بیش نیست تا پس از آنکه به مار تبدیل شد، بداند که معجزه الهی است (بغدادی، ۱۴۱۵: ۲۰۲/۳).

۳-۲-۲. استفهام توییحی

یکی دیگر از معانی غیر اصلی استفهام، توییح است؛ یعنی متکلم از طریق جمله سؤالی مخاطب را توییح یا سرزنش می‌کند. از جمله زیبایی‌های ادبی قرآن در مواجهه با قوم بنی اسرائیل، توییح غیر مستقیم آنان در قالب استفهام است. چنین روشی تأثیر توییح را دوچندان می‌کند و در عین حال مانع ایجاد حس تدافعی در مخاطب می‌شود؛ زیرا یکی از اصول علم بلاغت این است که تأثیر سخن کنایی یا غیر مستقیم از سخن مستقیم بیشتر است (سیوطی، ۱۴۱۷: ۲۸۴/۱). در سوره بقره آمده است که خداوند ضمن فرمان‌هایی که به بنی اسرائیل می‌دهد، آنان را در قالب استفهام به سبب عمل نکردن به اعمال نیکی که آنان خود از مردم می‌خواستند، سرزنش می‌کند: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (بقره/۴۴)؛ آیا مردم را به اعمال نیک دعوت می‌کنید، در حالی که خود را از یاد می‌برید و این در حالی است که شما کتاب را

می خوانید. پس آیا نمی اندیشید؟

سؤال خداوند در این آیه از بنی اسرائیل با توجه به جملهٔ حالیهٔ پس از آن، سؤال واقعی نیست (درویش، ۱۴۱۵: ۹۵/۱)، بلکه این سؤال مفهوم خبری همراه با توبیخ دارد؛ یعنی ای بنی اسرائیل، شما مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کنید، اما خود را از یاد می‌برید و به آن خوبی‌ها عمل نمی‌کنید (زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۵۵/۱). برخی هم بر این باورند که استفهام در این آیه علاوه بر توبیخ، معنای اقرار دارد؛ یعنی خداوند از آنان اقرار گرفت که به یاد داشته باشند که خود به خوبی‌هایی که مردم را به آن‌ها فرا می‌خوانند، عمل نمی‌کنند. خداوند در عین حال با این استفهام، بنی اسرائیل را سرزنش و از رفتار آنان ابراز شگفتی کرد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۳۳/۱). از جمله عواملی که بر زیبایی آیه می‌افزاید این است که خداوند در آن از هیچ کلمه‌ای که مفهوم توبیخ داشته باشد، استفاده نکرده است، اما قالب سؤالی آن چنین معنایی را به طور غیر مستقیم القا می‌کند؛ زیرا جملهٔ سؤالی این معنا را در خود جای داده است که مخاطب توان و قابلیت اندیشیدن و تشخیص دادن را دارد و به همین علت مورد سؤال قرار گرفته است و در عین حال چنین سؤالی مخاطب را به فکر فرو می‌برد و به نادرستی رفتارشان متقاعد می‌سازد؛ زیرا اگر نادرست نبود، مورد سؤال قرار نمی‌گرفت.

۲-۳. نمونه‌هایی از علم بیان

۱-۲-۳. تشبیه

تشبیه یعنی «نشان دادن اینکه چیزی با چیز دیگری در معنایی مشارکت دارند» (خطیب قزوینی، ۱۴۱۳: ۱۶۴). استفاده از تشبیه در مواجهه با عامهٔ مردم کاربرد فراوان دارد؛ زیرا در بیشتر موارد، امور عقلی دور از ذهن را در قالب امور حسی، به آسانی و با تأثیر بیشتر به آنان منتقل می‌کند. در تشبیه می‌توان با استفاده از «مشبّه‌به»، آن دسته از خصوصیات «مشبّه» را که چندان مشخص و آشکار نیست، به خوبی به مخاطبان منتقل کرد و به همین علت بیشتر برای انتقال امور غیر حسی با استفاده از امور حسی به کار می‌رود. تشبیه بر همین اساس از جملهٔ صنایع ادبی است که در قرآن فراوان به کار رفته است. یکی از تشبیهات بسیار رسا و مؤثر قرآن در مواجهه با بنی اسرائیل، در مورد

عمل نکردن به تورات، کتاب آسمانی خود آنان است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (جمعه/ ۵)؛ مثل کسانی که تورات را به آنان دادند، اما به آن عمل نکردند، مثل الاغی است که کتاب‌هایی را بر پشت خود حمل می‌کند. مثل گروهی که آیات خدا را دروغ دانستند، چه بد است و خداوند گروه ستمگر را راهنمایی نمی‌کند.

خداوند در این آیه، امری معقول یعنی عمل نکردن به تورات را به امری محسوس یعنی الاغ بارکش همانند کرده است تا مقصود و پیام خود را به خوبی به بنی‌اسرائیل منتقل کند. در این آیه برای تأکید بر همانندی عمل نکردن به تورات با بارکشی الاغ، سه ادات یا وسیله تشبیه به کار رفته است؛ دو بار کلمه «مثل» و یک بار «کاف» تشبیه. این تشبیه در عین حال نکته بلاغی مهمی دارد که در کلمه «اسفاراً» نهفته است؛ زیرا تورات پنج سفر است و قرآن در نهایت بلاغت برای تکمیل تشبیه گفته است: «يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (کتاب‌هایی را حمل می‌کند) تا همانندی و تناسب بین آنان و الاغ به طور کامل حاصل شود (مصری، ۱۴۱۲: ۶۱/۲).

نمونه دیگر صنعت تشبیه در داستان بنی‌اسرائیل، به جریان قربانی کردن گاو مربوط می‌شود؛ آنگاه که میان گروه‌های مختلف آنان بر سر کشته‌ای اختلاف روی داد؛ زیرا قاتل مشخص نبود و بیم آن می‌رفت که با یکدیگر به جنگ برخیزند. خداوند از آنان خواست برای مشخص شدن قاتل، گاوی را قربانی کنند و قسمتی از آن را به بدن مقتول بزنند (بقره/ ۶۷-۷۳). سپس به آنان گفت: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَجَرَّ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَائِسِقٌ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءٌ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره/ ۷۴)؛ سپس پس از آن دل‌های شما سخت شد، دل‌هایی که همانند سنگ است یا سخت‌تر از سنگ؛ زیرا از برخی سنگ‌ها رودها جاری می‌شود و برخی سنگ‌ها شکافته می‌شود و از آن آب بیرون می‌زند و برخی سنگ‌ها از ترس خدا فرو می‌افتند و خدا از آنچه می‌کنید، ناآگاه نیست.

بر اساس این آیه، بنی‌اسرائیل با وجود آنکه خداوند زنده شدن مردگان و ماجرای آن مقتول را به آنان نشان داد، باز هم تغییر نکردند (سیوطی، ۱۴۰۴: ۸۱/۱)؛ خداوند در این آیه برای نشان دادن سختی دل بنی‌اسرائیل و قابل تغییر نبودن آن که امری معقول است،

دل آنان را به سنگ که امری محسوس است، تشبیه کرده است تا پیام سخن خود را به خوبی به آنان برساند. خداوند برای تأکید بر سختی دل آنان از سه نوع سنگ مختلف سخن گفته است که همگی آنها با وجود سختی، قابل تغییر و نفوذپذیرند تا آشکارا نشان دهد که دل‌های بنی‌اسرائیل از سنگ هم سخت‌تر است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۶/۲).

۲-۲-۳. استعاره

استعاره تشبیهی است که یکی از دو طرف آن یعنی «مشبه» یا «مشبه‌به» حذف شده است و البته در جمله قرینه‌ای می‌آید که بر آن دلالت می‌کند. استعاره از تشبیه، بلیغ‌تر یا رساتر است، زیرا در تشبیه دو طرف یعنی «مشبه» و «مشبه‌به» وجود دارد که جدا از یکدیگرند و ما آن دو را با فرض جدا بودن از یکدیگر، همانند دانسته‌ایم. اما در استعاره با حذف «مشبه» یا «مشبه‌به»، گویی آن را از یاد برده و آن دو را یکی دانسته‌ایم تا بر وجه مشابهت تأکید کنیم. بر همین اساس، تشبیهی که «ادات تشبیه» و «وجه شبه» در آن حذف شده‌اند، تشبیه بلیغ نامیده می‌شود؛ زیرا حذف آن دو نیز همانندی «مشبه» و «مشبه‌به» را در ذهن افزایش می‌دهد؛ به گونه‌ای که ذهن آن دو را یکی می‌پندارد، در حالی که یکی نیستند. این همانندی با حذف «مشبه» یا «مشبه‌به» در استعاره به طور کامل تحقق می‌یابد و به همین علت استعاره از تشبیه رساتر است. برای مثال در جمله «مرد جنگجو مانند شیر وارد میدان نبرد شد»، مرد جنگجو را از نظر شجاعت و قدرت همانند شیر دانسته‌ایم و با این حال مرد جنگجو و شیر، دو موجود متفاوت و جدا از یکدیگرند. اما در جمله «شیر وارد میدان نبرد شد»، استعاره به کار برده‌ایم؛ زیرا مرد جنگجو در آن حذف شده است و گویی آن را همان شیر دانسته‌ایم که البته رساتر است.

یکی از استعاره‌های قرآنی دربارهٔ یهودیان مدینه یعنی قبایل بنی قریظه، بنی المصطلق، بنی قینقاع و خیبر است؛ آنگاه که با پیامبر اسلام ﷺ به جنگ برخاستند، اما نتوانستند پایداری کنند و در نهایت شکست خوردند و پراکنده شدند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۱۳/۲). خداوند پس از این جنگ دربارهٔ آنان گفت: «ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيُّمًا تُقْفُوا إِلَّا بِجَلٍّ مِنَ اللَّهِ

وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَأْوُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾ (آل عمران / ۱۱۲)؛ هر کجا باشند، محکوم به خواری‌اند، مگر با ریسمانی از طرف خدا یا ریسمانی از طرف مردم [آمان یابند] و آنان به خشم خدا گرفتار آمدند و مهر بیچارگی بر آنان زدند؛ زیرا آیات خدا را انکار می‌کردند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند؛ چون نافرمان و متجاوز بودند.

در این آیه استعاره‌ای زیبا به کار رفته است. حبل (یعنی ریسمان) در این آیه، استعاره برای عهد و پیمان است و وجه اشتراک آن دو، اتصال و ارتباط بین دو چیز یا دو نفر است (مصری، ۱۴۱۲: ۲۲/۲). همان‌گونه که ریسمان انسان را از سقوط و مرگ در امان نگه می‌دارد، پیمان با دیگران نیز باعث نجات جان انسان می‌شود. خداوند در این آیه تأکید می‌کند که یهودیان به سبب نافرمانی و جنگ با پیامبر اسلام ﷺ، خوار و بی‌مقدار شدند و گویی به ورطهٔ هلاکت درافتادند و دو چیز می‌توانست آنان را از هلاکت نجات دهد، یکی ریسمان خداوند و دیگری ریسمان مردم که استعاره از پیمان الهی و پیمان مردمی است، هرچند کلمهٔ ریسمان به سبب محسوس بودن بسیار رساتر است و مقصود خداوند را مؤثرتر به مخاطبان منتقل می‌کند. این استعاره در واقع برای نزدیک کردن معنا به ذهن مخاطبان است تا اهمیت عهد و پیمان را به خوبی درک کنند.

۳-۲-۳. کنایه

کنایه در اصطلاح علم بیان یعنی لفظی که لازمهٔ معنای آن مقصود است؛ هرچند معنای اصلی آن نیز گاه امکان‌پذیر است (نفتازانی، ۱۳۸۳: ۳۹۶). برای مثال، مقصود اصلی از «باز بودن در» در عبارت «در خانهٔ علی به روی همه باز است»، مهمان‌نوازی اوست؛ هرچند معنای اصلی آن نیز امکان‌پذیر است. این دو یعنی «باز بودن در خانهٔ علی به روی همه» و «مهمان‌نوازی علی»، لازم و ملزوم یکدیگرند و در نتیجه با گفتن یکی، دیگری در ذهن تصور می‌شود. کنایه از تصریح رساتر است؛ زیرا ذهن انسان را به تصویرسازی و نقاشی وا می‌دارد و در نتیجه زیبایی سخنان را دوچندان می‌کند. در یکی از آیات مربوط به یهودیان زمان پیامبر اسلام ﷺ و سخنی که دربارهٔ خدا بر زبان آوردند، سه کنایه به کار رفته است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَا اللَّهُ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ

مَبْسُوطَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَاتِ يَمْنَعُنَّ الْعِدَاؤَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿مائده/ ۶۴﴾: یهودیان گفتند دست خدا بسته است. دستانشان بسته باد که به کیفر این گفتار نفرین شدند. بلکه دستان خدا گشاده است و هر گونه بخواهد می‌بخشد و این آیات که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید و ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش کرد. آنان برای گسترش فساد روی زمین تلاش می‌کنند و خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد.

کنایه نخست: کلمه «مغلوله» در عبارت ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ (دست خدا بسته است) کنایه از بخل است. «بسته بودن دست» ذهن انسان را به صفت «بخل» منتقل می‌کند. کنایه دوم: کلمه «مبسوطان» در عبارت ﴿بَلْ يَدَا مَبْسُوطَتَانِ﴾ (بلکه دستان او گشاده است) کنایه از بخشندگی است (صافی، ۱۴۱۸: ۲۶/۲۵؛ نیز بسیاری از تفاسیر قرآن از جمله: سید رضی، ۱۴۰۹: ۱۳۳؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۵۱/۷). «گشاده بودن دست» ذهن انسان را به صفت «بخشندگی» منتقل می‌کند.

کنایه سوم: کلمه «أوقدوا» در عبارت ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾ (هر زمان آتشی برای جنگ افروختند، خداوند آن را خاموش کرد) کنایه از جنگ طلبی است؛ زیرا عرب‌ها هنگامی که دیگران را به جنگ می‌خواندند، آتشی را به نشانه جنگ، روی کوه یا تپه‌ای روشن می‌کردند و آن را آتش جنگ می‌نامیدند (صافی، ۱۴۱۸: ۴۰۳/۶). «برافروختن آتش جنگ» ذهن انسان را به صفت «جنگ طلبی» منتقل می‌کند.

هر سه کنایه در این آیه، مفاهیم غیر حسی بخل، بخشندگی و جنگ طلبی را با استفاده از کلماتی کاملاً حسی و ملموس به بهترین و مؤثرترین صورت به مخاطبان منتقل کرده و ذهن آنان را به تصویرگری واداشته است.

۳-۳. نمونه‌هایی از علم بدیع

۳-۳-۱. مدح شبیه به ذم

یکی از آرایه‌های معنوی در علم بدیع، مدح شبیه به ذم است. در این آرایه هدف

اصلی گوینده، ستایش فرد یا افرادی است، اما آن را به گونه‌ای مطرح می‌کند که نخست نكوهش به نظر می‌رسد. به کارگیری این روش، تمرکز مخاطب را بر صفت ممدوح یا ستایش شده دو چندان و در نتیجه هدف مخاطب را بیشتر برآورده و بر آن تأکید می‌کند (نفتازانی، ۱۳۸۳: ۴۴۸). یکی از روش‌های این آرایه این است که در آغاز صفت مذمومی از کسی نفی و سپس با استفاده از ادات استثناء، صفت خوب یا زیبایی از آن استثنا می‌شود. برای مثال: «ما را عیبی نیست، جز اینکه دروغ نمی‌گوییم». در این روش آوردن ادات استثنا (جز اینکه) پس از مدح یا ستایش (ما را عیبی نیست)، این گمان را پدید می‌آورد که گوینده قصد نكوهش دارد، در حالی که دوباره ستایش دیگری را مطرح می‌کند (دروغ نمی‌گوییم). این گونه ستایش بر خلاف شیوه‌های عادی، نوعی بدعت یا نوآوری است و توجه مخاطبان را به صفتی که ستایش شده است و کسانی که آن صفت را دارند، بیشتر جلب می‌کند.

قرآن در داستان ساحرانی که پس از دیدن معجزه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خدا ایمان آوردند، برای تأکید بر ایمان آنان، از آرایه مدح شبیه به ذم استفاده کرده است، آنجا که فرعون آنان را به همدستی با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ متهم و به مرگ بسیار سخت تهدید کرد، اما آنان به او گفتند: «وَمَا تَنْقُمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَجَاءِ تَنَارِنَا فَرِحَ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ» (اعراف/ ۱۲۶)؛ از ما انتقام نمی‌گیری مگر به این علت که به نشانه‌های پروردگارمان آنگاه که به ما رسید، ایمان آوردیم. پروردگارا به ما شکیبایی بده و ما را مسلمان بمیران.

ساحران به عبارت ساده گفتند: در ما عیبی نیست جز اینکه به خدا ایمان داریم. کلمه «تتقم» در این آیه به معنای عیب گرفتن و کراهت داشتن است (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۸۰/۶) و در مورد کسی به کار می‌رود که مرتکب زشتی و خطا شده است؛ هرچند در این آیه با آمدن «ما»ی نفی، معنای ستایش پیدا کرده است؛ یعنی در ما عیبی نیست. پس از این ستایش، حرف «إِلَّا» آمده است و این گونه تصور می‌شود که قرار است صفت مذمومی پس از آن گفته شود، در حالی که صفت زیبای دیگری آمده و آن ایمان به خداست و در نتیجه صفت ایمان که مدح است، مورد تأکید قرار گرفته است (مصری، ۱۴۱۲: ۵۰/۲). پس ستایش ساحران در این آیه، شبیه به نكوهش به کاررفته

است. استفاده از این روش باعث شد تا حقانیت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای مردمی که به تماشای رقابت او با ساحران آمده بودند، بیشتر اثبات شود؛ زیرا در کمال شگفتی دیدند همان ساحرانی که هدفشان شکست و بی‌اعتباری حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود، پیش از دیگران نبوت او را پذیرفتند و به خدا ایمان آوردند؛ زیرا اهل فن و از تفاوت معجزه با سحر به خوبی آگاه بودند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۸/۳۴۰). این روش همچنین باعث جلب توجه مردم به ایمان ساحران به خدا و ستایش ایمان آنان شد.

۳-۲-۳. لفّ و نشر

یکی دیگر از آرایه‌های معنوی، لفّ و نشر یا طّی و نشر است. در این آرایه، نخست چند واژه یا چند مطلب در یک پاره از کلام به تفصیل یا به اجمال با هم می‌آیند (لفّ). سپس هر کدام از آنها در پاره‌های دیگر کلام توضیح داده می‌شوند (نشر) (خطیب قزوینی، ۱۴۱۳: ۲۶۸). لفّ و نشر انواع مختلف دارد. یکی از انواع آن این است که ابتدا چند مفهوم را به صورت مجمل و خلاصه مطرح می‌کنند، سپس برای هر کدام به طور جداگانه توضیحی می‌آورند. یک نمونه از لفّ و نشر در قرآن در مورد اختلاف یهودیان و مسیحیان در زمان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که بر سر این بود که چه کسانی وارد بهشت خواهند شد. آنان هر کدام با تکفیر دیگری (واحدی، ۱۴۱۱: ۳۸)، خود را شایسته وارد شدن به بهشت می‌دانستند: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره/۱۱۱)؛ آنان گفتند هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد، مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد. این آرزوی آنان است. بگو اگر راست می‌گویید دلیل بیاورید.

در این آیه، ضمیر فاعلی در «قالوا» هم به یهود و هم به نصارا باز می‌گردد که از هر دوی آنان به صورت مجمل (لفّ) و در قالب ضمیر فاعلی «واو» یاد شده است. سپس برای هر کدام از آن دو به صورت جداگانه (نشر)، مطلبی ذکر شده است؛ یعنی «مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» که تقدیر آن چنین می‌شود: «قالت اليهود لن يدخل الجنة إلا من كان يهودياً وقالت النصارى لن يدخل الجنة إلا من كان نصرانياً» (طوسی، ۱۴۱۰: ۱/۴۰۹)؛ یهودیان گفتند کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر یهودی باشد و نصارا گفتند کسی وارد

بهشت نمی‌شود، مگر نصرانی باشد.

استفاده از لفّ و نشر در این آیه برای تأکید بر این نکته است که هم یهودیان و هم مسیحیان، هر دو یک ادعا داشتند و بهشت را منحصر به خود می‌دانستند، هرچند هر دو گروه اشتباه می‌کردند؛ زیرا خداوند تأکید می‌کند که این آرزوی آنان است و برای اثبات ادعای خود دلیل و برهانی ندارند.

۳-۳-۳. تعطف

آرایه تعطف که برخی آن را مشارکه نامیده‌اند، این است که کلمه‌ای عیناً در دو جمله در سخنی تکرار شود (مصری، ۱۴۱۲: ۹۷/۲). این آرایه به این علت تعطف نامیده شده است که آن دو کلمه از نظر معنا به یکدیگر عطف می‌شوند. یکی از نمونه‌های تعطف در قرآن برای ترغیب بنی اسرائیل به عمل کردن به پیمان الهی به کار رفته است: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» (بقره / ۴۰)؛ ای بنی اسرائیل نعمتی را که به شما دادم به یاد آورید و به پیمان من عمل کنید تا من نیز به پیمان شما عمل کنم و فقط از من واهمه داشته باشید.

کلمه «بعهد» در این آیه دو بار آمده است و آن دو از نظر معنا به هم عطف شده‌اند (صافی، ۱۴۱۸: ۹۲/۱). تعطف در این آیه این نکته را تأکید می‌کند که خداوند در صورتی به عهد و پیمان خود با بنی اسرائیل عمل می‌کند که آنان نیز به عهد و پیمان خود با خداوند عمل کنند؛ زیرا وفای به این دو عهد، همزمان است. به عبارت دیگر، اگر بنی اسرائیل انتظار دارند که خداوند به عهد و پیمان خود عمل کند، بالطبع آنان نیز باید همزمان به عهد و پیمان خود وفا کنند.

۳-۳-۴. اختتام

«اختتام» از ریشه «ختم» به معنای تکرار سخن است (طریحی، ۱۳۷۵: ۵۹/۱). این آرایه «عود علی البدء» یا «بازگشت به آغاز» نیز نامیده می‌شود و به این معناست که مفهوم یا مضمون سخنی که در آغاز مطلب یا حکایتی آمده است، در پایان آن نیز تکرار شود و مفهوم مورد نظر را تأکید کند (فراهی هندی، ۱۳۸۸: ۵۴). اختتام همچنین بین مطالبی که در آغاز و انتهای حکایت آمده است، وحدت موضوعی ایجاد می‌کند

(میر، ۱۳۸۸: ۱۶۴). یکی از موارد بسیار فاخر اختتام در قرآن در مورد الطاف خداوند به بنی اسرائیل است که در سوره بقره آمده است: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (بقره/ ۴۷-۴۸)؛ ای بنی اسرائیل نعمت‌هایی را که به شما دادم به یاد آورید و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم و از روزی که هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی‌شود بترسید؛ روزی که نه شفاعتی پذیرفته و نه غرامتی گرفته می‌شود و نه آنان را یاری می‌دهند.

خداوند پس از این آیات، در ۷۲ آیه، مجموعه‌ای از اتفاقاتی را که برای بنی اسرائیل افتاده است، شرح می‌دهد و پس از آن دوباره همان نعمت‌ها را به آنان یادآوری می‌کند: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (بقره/ ۱۲۲-۱۲۳)؛ ای بنی اسرائیل نعمت‌هایی را که به شما دادم به یاد آورید و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم و از روزی که هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی‌شود بترسید؛ روزی که نه شفاعتی پذیرفته می‌شود و نه شفاعتی سودی می‌دهد و نه آنان را یاری می‌دهند.

این دو مجموعه از آیات تقریباً یکی هستند و بین آن دو، اتفاقاتی که برای بنی اسرائیل افتاده، بیان شده است. تکرار این آیات برای تأکید بر الطاف خداوند به بنی اسرائیل و ترغیب آنان به شکرگزاری و پروا از سختی آخرت است و در عین حال وحدت موضوعی آیاتی را که بین آنهاست، نشان می‌دهد.

۳-۴. نمونه‌هایی از علم اسلوب

اسلوب به معنای روش یا شیوه سخن گفتن است. گوینده با توجه به مقصودی که در ذهن دارد و با توجه به سطح آگاهی مخاطبان، کلمات را به گونه‌ای گزینش و چینش می‌کند که مقصود او را رساتر و کامل‌تر به آنان منتقل کند. در این بخش به نمونه‌هایی از اسلوب قرآن در داستان بنی اسرائیل اشاره می‌کنیم که به خوبی بر اهمیت به کارگیری و چینش کلمات در انتقال کامل پیام به مخاطبان دلالت دارد.

۳-۴-۱. «إِذَا» و «إِنْ» شرط

«إِذَا» و «إِنْ» هر دو از ادوات شرط‌اند، هرچند تفاوت‌هایی با هم دارند. مهم‌ترین تفاوت آن دو این است که «إِذَا» معنای تأکید دارد و برای امور قطعی به کار می‌رود، در حالی که «إِنْ» برای امور غیر قطعی به کار می‌رود. بر همین اساس «إِذَا» بیشتر با فعل ماضی که به قطعیت نزدیک است، می‌آید و «إِنْ» با فعل مضارع که همراه با شک و احتمال است (طبل، ۱۴۱۸: ۱۳۴). نمونه‌ی چنین تفاوتی در آیه‌ی زیر در مورد برخورد بنی‌اسرائیل با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خوبی مشاهده می‌شود: ﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنْ نَاهِذِهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا يَمَاطُزُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف/ ۱۳۱)؛ هنگامی که برای آنان اتفاق خوبی می‌افتد، می‌گویند این برای خود ماست و اگر اتفاق بدی برای آنان روی دهد، به موسی و همراهان او فال بد می‌زنند. آگاه باشید که فال بد آنان نزد خداست، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

در این آیه «إِذَا» بر سر «جاءتهم الحسنة» آمده و فعل جمله نیز ماضی است؛ زیرا نعمت‌های الهی در زندگی همیشه بر سختی‌ها و مصیبت‌ها غلبه دارند، در حالی که سختی‌ها و مصیبت‌ها همیشه کمتر و نسبت به نعمت‌ها ناچیزند و به همین علت بر سر «تصيبهم سيئة» حرف شرط «إِنْ» آمده و فعل جمله نیز مضارع است (طبل، ۱۴۱۸: ۳۴). همچنین کلمه «الحسنة» به صورت معرفه و با کلمه تأکید «إِذَا» به کار رفته؛ زیرا وقوع آن فراوان است و اراده‌ی خداوند به طور ذاتی بر آن تعلق گرفته است. اما «سيئة» به صورت نکره و با حرف شرط «إِنْ» که معنای شک و تردید می‌دهد، به کار رفته است؛ زیرا به ندرت رخ می‌دهد و به طور ذاتی مورد قصد نیست (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳۰/۳).

۳-۴-۲. کاربرد «حياة» به صورت نکره

یکی از خصوصیات اخلاقی یهودیان بنا بر آیات قرآن، حرص و اشتیاق شدید آنان حتی بیش از مشرکان، به زنده ماندن و فرار از مرگ بود: ﴿وَلْتَجِدْهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعْمَرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَخَّرٍ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعْمَرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ (بقره/ ۹۶)؛ آنان را از همه مردم حتی مشرکان به زندگی مشتاق‌تر می‌بینی. هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند؛ در صورتی که چنین عمر طولانی او را از عذاب

نمی‌رهاند و خداوند از آن چه می‌کنند، آگاه است.

کلمه «حیاة» در این آیه نکره به کار رفته است، با اینکه زندگی در دنیا امری شناخته‌شده و در اصطلاح معرفه است. برخی معتقدند که «حیاة» در این آیه به این علت نکره به کار رفته است که انسان حریص بدون شک زنده است، پس حرص او، به زندگی کنونی یا زندگی گذشته نیست؛ زیرا آن دو شناخته شده و برای او فراهم شده‌اند. پس حرص یهودیان بر زندگی آینده بود که هنوز نیامده و در نتیجه برای آنان ناشناخته بود و به همین علت کلمه «حیاة» نکره به کار رفته است؛ یعنی آنان آرزو می‌کردند که هیچ‌گاه از دنیا نروند (مصری، ۱۴۱۲: ۱۹۵/۲). البته از این آیه برمی‌آید که علت اشتیاق و حرص آنان به زنده ماندن و فرار از مرگ، این بود که از عذاب الهی بیم داشتند؛ عذابی که به سبب مخالفت با فرمان‌های خداوند در انتظار آنان بود. هرچند خداوند تأکید کرده است که اگر هزار سال هم زنده بمانند، گریزی از عذاب نیست.

۳-۴-۳. التفات

التفات به معنای جابه‌جایی سخن از حالتی به حالت دیگر به طور مطلق است که برخی از زمینه‌های آن در قرآن عبارت‌اند از صیغه‌های افعال هم از نظر زمان، هم از نظر باب‌های مزید و هم از نظر عدد، شکل‌های مختلف اسم، ضمائر و غیره که زیرمجموعه اسلوب است (طلب، ۱۴۱۸: ۵۵). البته برخی از التفات با عنوان «تغییر سیاق» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۱/۱) و برخی با عنوان «عدول از شکلی به شکل دیگر» یاد کرده‌اند. نمونه‌های التفات در قرآن بسیار فراوان است که به برخی از نمونه‌های مهم آن در داستان بنی اسرائیل اشاره می‌کنیم.

۱-۳-۴-۳. التفات از تنبیه به جمع و سپس به مفرد

یکی از نمونه‌های التفات در فرمان خداوند به حضرت موسی و حضرت هارون علیهم‌السلام آمده است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ الْقَوْمَ مَكْمًا بِمِصْرَ يُبَوِّئُوكُمْ قَبْلَهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (یونس / ۸۷)؛ به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه‌هایتان را روبه‌روی هم قرار دهید و نماز را برپا دارید و به مؤمنان بشارت بدهد.

این آیه از موارد لطیف التفات در قرآن است؛ زیرا خداوند خطاب به حضرت موسی و حضرت هارون علیهم‌السلام ابتدا فعل تثنيه به کار برده است؛ سپس فعل جمع و در پایان فعل مفرد. مخاطب فعل تثنيه در این آیه، حضرت موسی و حضرت هارون علیهم‌السلام هستند که می‌بایست به دستور خدا برای قومشان خانه‌هایی برای عبادت می‌ساختند؛ کاری که برعهده پیامبران است. مخاطب فعل جمع همه هستند، هم حضرت موسی و حضرت هارون علیهم‌السلام و هم قومشان که می‌بایست خانه‌های خود را روبه‌روی هم قرار می‌دادند و در آن‌ها نماز می‌خواندند؛ کاری که بر همه واجب است. اما مخاطب فعل مفرد در پایان آیه، حضرت موسی علیه‌السلام است؛ زیرا خداوند برای بزرگداشت بشارت که هدف اصلی دین است و نیز بزرگداشت بشارت‌دهنده، آن را به حضرت موسی علیه‌السلام اختصاص داده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۴/۲).

۳-۴-۲. التفات از مفرد به مثنی

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾ (مائده/ ۶۴)؛ یهودیان گفتند دست خدا بسته است. دستانشان بسته باد که به کیفر این گفتار نفرین شدند. بلکه دستان خدا گشاده است و هر گونه بخواهد می‌بخشد.

در این آیه، کلمه «ید» نخست مفرد و سپس مثنی آمده است. در روایات تفسیری آمده است که قوم یهود پیش از بعثت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مردمی ثروتمند بودند اما به سبب مخالفت با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تکذیب آن حضرت، خداوند بر آنان تنگ گرفت و در نتیجه از ثروت آنان کاسته شد. پس گفتند دست خدا بسته است؛ یعنی کلمه دست را مفرد به کار بردند. خداوند در واکنش به سخن آنان گفت خیر، بلکه دو دست خدا باز است؛ یعنی کلمه دست را به صورت مثنی به کار برد. علت التفات از مفرد به مثنی در این آیه، برای تأکید بر بخشنده‌گی و قدرت خداوند است (طبرسی، ۱۳۷۷: ۳۴۰/۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۳/۶).

۳-۴-۳. التفات از باب «تنزیل» به باب «انزال»

هرچند «نزل» در باب تفعیل و «انزل» در باب افعال هر دو متعدی‌اند، تفاوت‌هایی با هم دارند. یکی از این تفاوت‌ها وجود مبالغه در «نزل» است؛ یعنی تأکید بر نازل کردن

یا فرو فرستادن. پس از آنکه خداوند قرآن را بر پیامبر اسلام ﷺ نازل کرد، گروهی از بنی اسرائیل نسبت به جبرئیل ابراز خشم و دشمنی کردند که چرا قرآن را بر آن حضرت نازل کرده است. خداوند در رد سخن آنان گفت: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْحَبْرِيِّ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/ ۹۷)؛ به هرکس که دشمن جبرئیل است بگو که او قرآن را بدون شک به اذن خدا بر قلب تو نازل کرد، در حالی که کتاب‌هایی را که در برابر اوست، تصدیق می‌کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.

«نزل» در این آیه مفید مبالغه است؛ یعنی هیچ شک و تردیدی نیست که جبرئیل قرآن را به اذن خداوند بر تو نازل کرده است (طبري، ۱۴۱۸: ۶۰). همین معنا در سوره نحل نیز به گونه دیگری آمده است: ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل/ ۱۰۲)؛ بگو بدون شک آن را روح القدس به حق از طرف پروردگارت نازل کرد تا مؤمنان را ثابت قدم گرداند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.

این آیه نیز خطاب به کسانی است که سخن پیامبر را که قرآن از طرف خداست، نمی‌پذیرفتند و او را به دروغگویی متهم می‌کردند (طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۸/۱۴). این در حالی است که برای تورات و انجیل، «انزل» به کار رفته است؛ زیرا اهل کتاب، منکر نزول این دو کتاب از طرف خدا نبودند: ﴿نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ (آل عمران/ ۳)؛ خداوند قرآن را بدون شک به حق بر تو نازل کرد، در حالی که کتاب‌هایی را که در برابر اوست تصدیق می‌کند و خدا تورات و انجیل را نازل کرد.

البته «نزل» در باب تفعیل که معنای تأکید دارد، فقط یک بار برای تورات در قرآن به کار رفته است: ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَلَوْ بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّكُمْ صَادِقِينَ﴾ (آل عمران/ ۹۳)؛ همه غذاها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل [یعقوب] پیش از آنکه تورات نازل شود، بر خود حرام کرده بود. بگو اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید، پس آن را بخوانید.

«تنزل» از باب تنزیل در این آیه نیز معنای تأکید دارد؛ زیرا یهودیان در زمان پیامبر

گروهی را می‌کشید. این سؤال مطرح می‌شود که چرا «کشید» به صورت ماضی به کار نرفته است؛ زیرا عطف به «تکذیب کردید» است. دو پاسخ برای این سؤال ارائه شده است. نخست اینکه مقصود از فعل مضارع «می‌کشید» گذشته است؛ هرچند خداوند خواسته است به سبب زشتی بسیار زیاد این عمل، آن را در دل‌ها زنده کند و به تصویر بکشد تا بر زشتی آن تأکید کند. دوم اینکه نشان دهد که کشتن پیامبران همچنان ادامه دارد؛ زیرا قوم یهود قصد داشتند از طریق سحر و نیز گوشت گوسفند مسموم پیامبر اسلام ﷺ را بکشند، هرچند خداوند او را از مرگ مصون داشت. به همین علت آن حضرت هنگام وفات گفت:

«اثر لقمه‌ای که در خبیر خوردم همواره با من است و چیزی نمانده رگ قلب مرا پاره کند» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۶۲/۱).

بر همین اساس برخی معتقدند که پیامبر اسلام ﷺ شهید از دنیا رفته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۹۸/۱۸). این اسلوب یعنی استفاده از فعل مضارع برای «کشتن» که در گذشته اتفاق افتاده است، موضوع را به گونه‌ای برای شنونده مطرح می‌کند که گویی هم اکنون در حال روی دادن است و ادامه دارد (طلبل، ۱۴۱۸: ۷۹).

نتیجه‌گیری

فصاحت و بلاغت یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم است که در خدمت انتقال پیام یا آموزه‌های قرآنی قرار گرفته است. به عبارت دیگر برای تأثیرگذاری هر چه بیشتر بر مخاطبان، قرآن در نهایت زیبایی نازل شده است. با اینکه هم آثار تفسیری و هم آثار ادبی قرآنی، نمونه‌های بلاغی و زیبایی‌های ادبی را در آیات مختلف قرآن مطرح و از نظر زیبایی‌شناسی بررسی کرده‌اند، آنچه کمتر به آن پرداخته شده، تأثیر این زیبایی‌ها بر انتقال پیام و محتوای آیات به مخاطبان است؛ هدفی که در این مقاله دنبال شده است. این زیبایی‌ها در سراسر آیات قرآن ساری و جاری است؛ از جمله در آیات مربوط به داستان بنی‌اسرائیل که آموزه‌های اخلاقی و تربیتی بسیار دارد و به همین علت بیش از دیگر داستان‌ها و در بسیاری از سوره‌های قرآن کریم مطرح شده است. آگاهی از زیبایی‌های ادبی به کاررفته در مواجهه خداوند با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و قوم بنی‌اسرائیل

از جمله با یهودیانی که هم عصر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند و تأثیر این زیبایی‌ها بر انتقال پیام و محتوای آیات، هم جنبه اعجاز ادبی قرآن را آشکارتر می‌سازد و هم اهمیت به کارگیری فنون ادبی و بلاغی را در بیان آموزه‌های تربیتی و اخلاقی نشان می‌دهد؛ زیرا قرآن علاوه بر اینکه کتاب زندگی و سعادت است، الگویی ادبی و بلاغی برای سخن گفتن تأثیرگذار با مردم نیز هست.

کتاب‌شناسی

۱. ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان‌العرب، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۳ م.
۲. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۷ ق.
۳. بغدادی، علاء‌الدین علی بن محمد، *لباب التاویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۵. تفتازانی، سعدالدین، *شرح المختصر*، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۸۳ ش.
۶. خطیب قزوینی، جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن، *الایضاح فی علوم البلاغه*، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۳ ق.
۷. درویش، محیی‌الدین، *اعراب القرآن و بیانه*، دمشق، دار الارشاد، ۱۴۱۵ ق.
۸. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، ۱۳۷۰ ش.
۹. رازی، فخرالدین، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۰. زحیلی، وهبة بن مصطفى، *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، بیروت - دمشق، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ ق.
۱۱. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۲. سید بن قطب، ابن ابراهیم، *فی ظلال القرآن*، بیروت - قاهره، دار الشروق، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین، *تأخیص البیان عن مجازات القرآن*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. سیوطی، جلال‌الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، ریاض، مرکز الدراسات القرآنیة، ۱۴۱۵ ق.
۱۵. همو، *الدرر المشور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۶. همو، *معتبر القرآن فی اعجاز القرآن*، بیروت، دار الفکر العربی، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. صافی، محمود بن عبدالرحیم، *الجدول فی اعراب القرآن*، دمشق - بیروت، دار الرشید، مؤسسه‌الایمان، ۱۴۱۸ ق.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
۲۰. همو، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۲۲. طبل، حسن، *اسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة*، قاهره، دار الفکر العربی، ۱۴۱۸ ق.
۲۳. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، *النبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق.
۲۵. فراهی‌هندی، عبدالحمید، *دلائل النظام*، قاهره، المطبعة الحمیدیه، ۱۳۸۸ ق.
۲۶. فضل، صلاح، *علم الاسلوب*، قاهره، دار الشروق، ۱۴۱۹ ق.
۲۷. مصری، ابن ابی‌الاصبع، *بديع القرآن*، قاهره، دار الشروق، ۱۴۱۲ ق.
۲۸. میر، مستنصر، «فنون و صنایع ادبی در قرآن»، *فصلنامه پژوهش‌های قرآنی*، شماره‌های ۵۹-۶۰، ۱۳۸۸ ش.
۲۹. واحدی، ابوالحسن علی بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
۳۰. هاشمی، احمد، *جواهر البلاغه*، بیروت، المكتبة العصریه، ۱۹۹۹ م.

